

فریاد | احسان خانقاه

میان من و مردم چهار دیوار است

در این چهار دیوارِ افسرده، هزاران شعر زندانی‌ست

میان من و افکارم

مبادا پر بزیند، بیرون بروید

از این چهار دیوارِ بی‌سقف

بچه‌هایم...

شعرهایم را برای مردمِ این شهر، نمی‌خواهم

قصه‌هایم را برای مردمِ این شهر، نمی‌خوانم

این همان شهری‌ست

که آسمانِ شعرش بی‌فروغ مانده‌ست

و کس از کس نمی‌گیرد سراغش را

این همان شهری‌ست

که دستانش به خونِ هزار پرواز آغشته‌ست

با شعارِ آزادی!

و کس از کس نمی‌پرسد

فریدون را چه کس کشته‌ست!؟

کسی انگار یادش نیست
آبادان چرا ویرانه است
چرا زاینده رود مرده‌ست
کسی انگار یادش نیست
که مادرهای بالفطره، چرا فرزند نمی‌زایند
چرا هر جا که فریادی‌ست، فردایش
زمین گلگون شده...
این همان شهری‌ست
که کودکانش خیال می‌کنند
فردوسی نام میدان است
خیام خیابان
و از ریل قطار تا تجریش
پهلوی نه،
مصدق نه،
ولیعصر است...

- www.EhsanKhanghah.ir
- [instagram.com/ehsankhanghah](https://www.instagram.com/ehsankhanghah)